

بخش ویژه

مشارکت شهری



چکیده

هوشمندی، ماهیت انسان و تمایز وی را از حیوان و ماشین حسابگر (رایانه) تعریف می‌کند. به همین دلیل است که هر سازماندهی اجتماعی که بهره‌گیری از این ذات یا مشارکت اعضایش را به حداکثر رساند و آن را پیرواند، توسعه و تکامل انسان را به صورت گسترده‌تر و شتابان‌تری تحقق خواهد داد. از سوی دیگر تقسیم کار و تخصصی شدن فرایندی ناچار در توسعه است که ضد مشارکت همگان در همه امور عمل می‌کند، زیرا «کار را باید به دست کاردان سپرد». اما سپردن یکسره کار به دست کاردانان یا نخبگان به معنای ایجاد انحصار مادی و معنوی، کاهش رقابت و تعامل اقتصادی، فرهنگی و علمی است که هر دم بر هزینه‌های معاملاتی در اقتصاد و هزینه‌های اطاعت در سیاست می‌افزاید، سرچشمه‌های خلاقیت را می‌خشکاند و در نهایت باعث سقوط تمدن‌ها می‌گردد. حل ناسازواری (پارادوکس) تخصص و مشارکت، شرط توسعه پایدار است، و فن‌آوری امروز راه آن را هموار کرده است.

حل ناسازواری مشارکت و تخصص

کمال اطهاری

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۵ / بهار ۱۳۸۰

ریشه ناسازواره

انسان با حیات جمعی اش کار، زبان، تفکر و تکامل یا رهایی تدریجی اش را از بندهای کور جبری که بر سایر پدیده‌ها و موجودات طبیعی و مصنوع خودش حاکم است، خلق کرده و تحقق بخشیده است. این حیات جمعی به منزله همکاری پیوسته انسان‌ها در مقولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. برای روشن شدن فضای ناسازواره مشارکت و تخصص، باید به تشریح همین حیات جمعی پرداخت.

نخست اینکه هرچند انسان تکامل خود را مدیون حیات جمعی یا اجتماع است، یعنی اجتماع «دلیل» موجودیت انسان است، اما «علت» وجودی وی نیست. به بیان فلسفی هرچند «ماهیت» انسان را حیات جمعی اش می‌سازد، اما همواره «وجود» وی مقدم بر این ماهیت است. زیرا اجتماع چیزی جز معرفت تک انسان‌ها بر قوانین، قواعد، اخلاقیات و نظایر اینها نیست؛ و درست به همین دلیل، هرچه آگاهی تک انسان‌ها بر آنها بیشتر باشد، قوام و استحکام اجتماعی بیشتر خواهد بود. یعنی انسان علت وجود جامعه است. به بیان زیست‌شناسی، انسان خلاف مورچه، زنبور و برخی جانوران دیگر به طور غریزی به زندگی اجتماعی محکوم نیست، بلکه این زندگی با شعورش ساخته می‌شود. در نتیجه آن را تکرار نمی‌کند، هر دم معنای جدیدی برای آزدسازی خود می‌تواند تعریف کند و حتی یک فرد می‌تواند با فکر یا عملش بر رفتار اجتماعی در کوتاه‌مدت یا بسیار بلندمدت تأثیر گذارد. بر این اساس هر تفسیر ایدئولوژیک که به جامعه چون کالبدی برتر (همانند برتری انسان بر حیوان) بنگرد و هدف و غایتی واحد برای آن تعریف کند، انسان و جامعه اش را تا حد اجتماع حیوانی تنزل داده، ذات تکاملی و وجه اختیار یا آزادی در وجودش را انکار کرده، در عمل نیز مایه تنزل و سقوط حیات جمعی و فردی را فراهم ساخته است. و این یعنی همان مصائبی که تمام حاکمان مستبد یا دیکتاتوری‌ها در نهایت برای جامعه بشری به بار آوردند.

دوم (اینکه) هرچند انسان‌ها در نهایت در پیوند با هم به تولید و مصرف کالاها و خدمات، ایجاد و تبعیت از قدرت، خلق و لذت از فرهنگ و زیبایی می‌پردازند، اما فرارداشتن در این روابط و همکاری‌ها به منزله «مشارکت» آگاهانه در همه آنها نیست. از هنگامی که بشر دوران «گردآوری خوراک» را پشت سر گذاشت و به تولید خوراک یا کشاورزی (و دامداری) روی آورد، تقسیم کار از جنبه «طبیعی» آن یعنی بین دو جنس زن و مرد و وابسته به سالیان عمر خارج شد و جنبه مصنوع یا وابسته به شعور و سازمان‌ها یا نهادهای اجتماعی پیدا کرد. از همین دوران است که «مشارکت» طبیعی حاکم بر روابط اجتماعی پیشین جای خود را به «همکاری» براساس تخصص‌ها داد، که یکی از این تخصص‌ها نیز در روابط سیاسی یا قدرت بود. به عبارت دیگر، تخصص که برای تأمین پایدار خوراک و در نتیجه اولین گام انسان برای «رهايي» از بند کور قواعد طبیعی لازم بود، خود مایه جدایی انسان‌ها از مشارکت پیوسته در همه امور مربوط به آنها گشت. به عنوان مثال از همان ابتدا در کشورهای باستانی چون مصر و بابل، پادشاهان با انتساب خود به خدایان، قدرت را حوزه «تخصص» خود قرار دادند.

البته در یونان باستان دولت شهرها نوعی مشارکت را بین شهروندان برقرار ساختند، اما این مشارکت که با دموکراسی مستقیم عملی می‌شد، بر پایه کار بردگان قرار داشت. یعنی به قیمت عدم مشارکت بخشی از جامعه آنها، امکان مشارکت برای بخشی دیگر فراهم می‌گشت. زیرا با فن‌شناسی و میزان تقسیم کار آن زمان (در حد انقلاب کشاورزی) برای همگان مازاد یا وقت لازم برای مشارکت فراهم نبود.

ارزش تقسیم کار و تخصص در آغاز انقلاب صنعتی (نیمه دوم قرن هجدهم) به وسیله «آدام اسمیت» بهتر هم شناسانده شد، تا اساس ثروت ملل قرار گیرد. البته از دید او تخصصی شدن تولید هنگامی می‌توانست به ازدیاد

تخصیصی که اولین گام انسان برای «رهایی» از بند کور قواعد طبیعی بود، خود مایه جدایی انسان‌ها از مشارکت پیوسته در همه امور مربوط به آنها گشت

از دیدگاه داگلاس نورث «دولت سازمانی است که در خشونت مزیت نسبی دارد»

واقعی و مداوم ثروت بینجامد که مبادله تخصیصی نباشد. یعنی کسی جای دیگری تصمیم نگیرد، یا هر کسی در باره منفعتش در نهایت خود تصمیم‌گیری کند، در بازار کالاها و عوامل، فروشنده‌گان و خریداران، با اطلاعات کافی حضور بیابند و آزادانه انتخاب کنند تا تخصیص منابع «بهینه» گردد.

به راستی نیز بی‌آیند هر انقلاب علمی و فنی برای بشر، از یکسو تقسیم کار یا تخصص عمیق‌تر و باریک‌تر، و از سوی دیگر امکانات بیشتری برای تأثیرگذاری بر سرنوشت خود بوده است. این ناسازواره ریشه در همان معمای رابطه فرد و جامعه دارد. انسان ماهیت خود را در جمع می‌سازد اما تبعیت مطلق از آنچه جمع پیش روی او گذاشته، عدم استقلال یا اختیار برای تعیین سرنوشت خود و تأثیرگذاری در حیات جمعی، باعث توقف و انحطاط فردی و جمعی است. تخصص و تقسیم کار مایه عقلانی شدن فعالیت‌های جمعی و ازدیاد تولید و ثروت است، اما اکتفا به آن بی‌نافی امکان مشارکت، نه تنها نافی آزادی انسان‌هاست، بلکه مزیت ناشی از تخصص را نیز می‌تواند نابود کند.

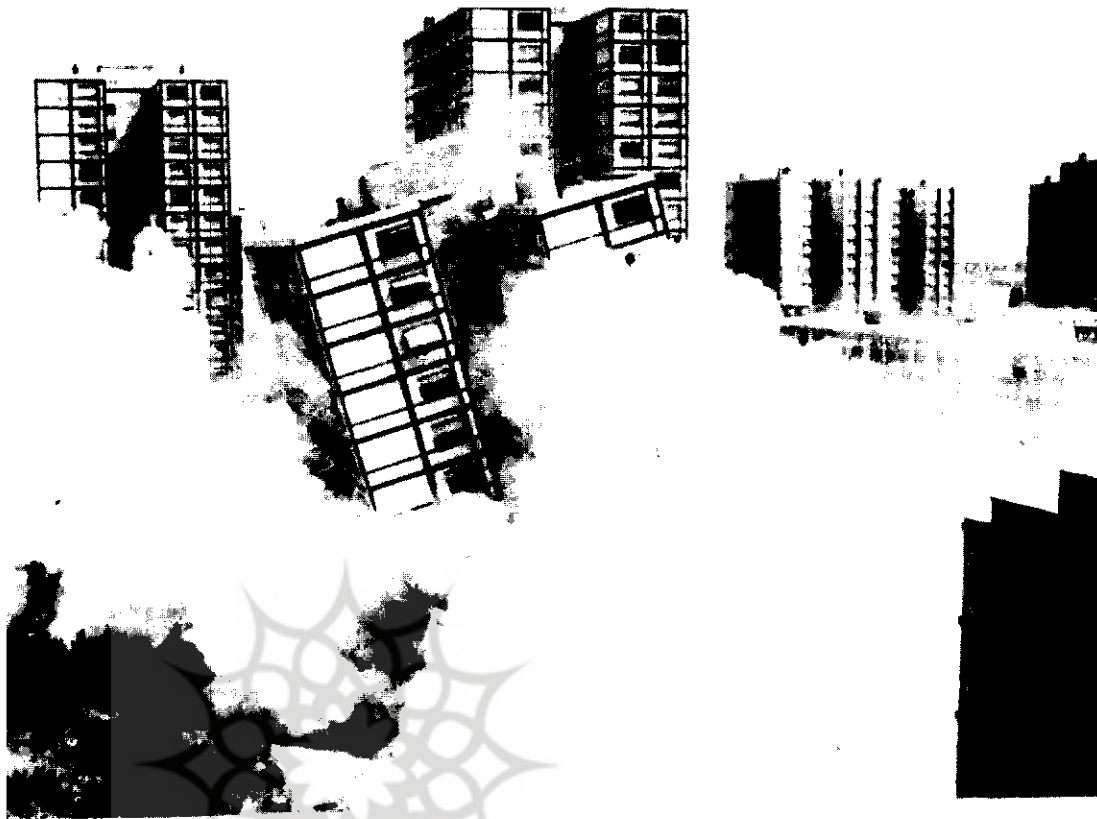
افزایش مشارکت در ساختار سیاسی، یا وجود قابلیت جایگزینی، مشروعیت آن را بالا می‌برد و هزینه اطاعت را به حداقل می‌رساند

حتی زمانی که مدیریت شهری از مدیریت سیاسی جدا می‌شود، باز هم نوعی سازمان تخصصی برای اعمال قواعد شهری حتی با اعمال خشونت است و این سازمان بدون وجود مشارکت و رقابت در سلسله مراتب آن، برای جامعه مطلوب نخواهد بود

هزینه‌های استبداد

از دیدگاه داگلاس نورث (۱) (برنده جایزه نوبل اقتصاد) «دولت سازمانی است که در خشونت مزیت نسبی دارد». وی معتقد است که در واقع دولت در ازای دریافت درآمد به عرضه یا تجارت مجموعه‌ای از خدمات می‌پردازد که به خاطر عرضه عمومی آنها از صرفه‌های اقتصادی مقیاس برخوردارند. در نتیجه هنگامی که سازمانی در ارائه خدمات عمومی «تخصص» به دست آورد، جامعه هزینه کمتری برای به دست آوردن حمایت و آنچه عدالت نامیده می‌شود می‌پردازد و در نهایت درآمدش افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر، جامعه با ایجاد سازمانی تخصصی برای اعمال قدرت یا خشونت می‌کوشد، «هزینه‌های معاملاتی» خود را کاهش دهد و بدین ترتیب رشد پایدار اقتصادی به دست آورد - زیرا در نهایت هرج و مرج هزینه‌های بیشتری را به جامعه تحمیل می‌کند. به همین ترتیب می‌توان توضیح داد که چرا در شرق (از آن جمله ایران) صرفه‌های اقتصادی مقیاس برای ایجاد یک شبکه آبیاری یکپارچه، یا لزوم ایجاد سازمانی تخصصی برای آبیاری، موجب دولت‌های بزرگ و استبداد شرقی بوده است.

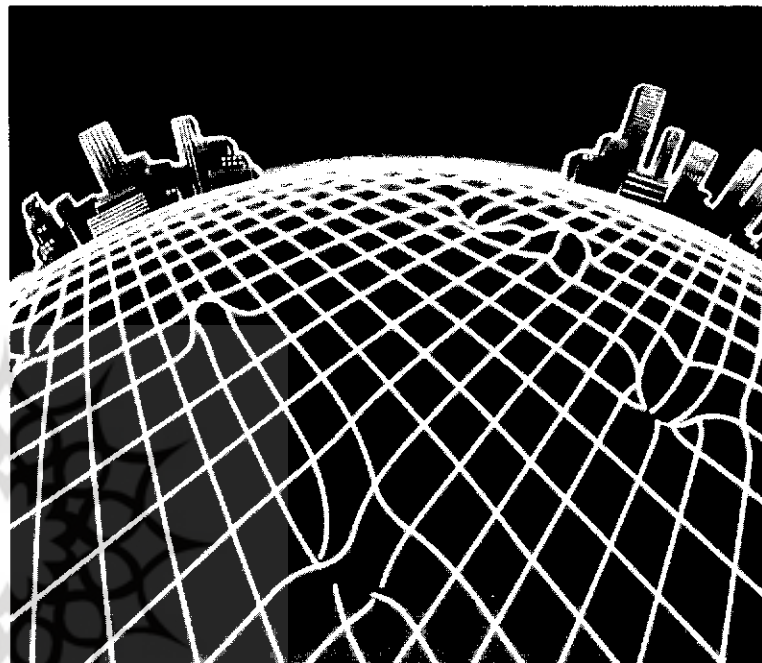
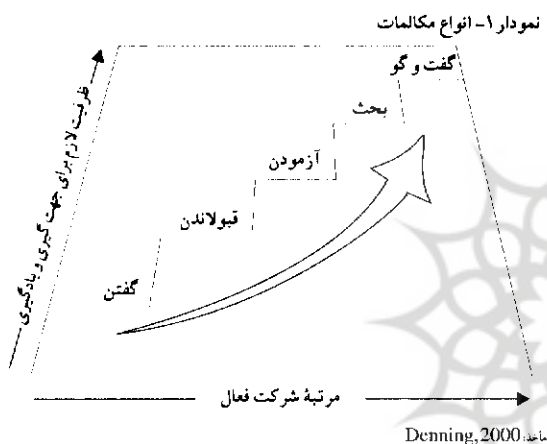
اما هر چند ایجاد سازمان تخصصی دارای حق اعمال خشونت (دولت) برای رشد اقتصادی ضروری بوده است، اما همواره این تخصص یا انحصار اعمال قدرت، خود مایه افول اقتصاد گشته است. این انحطاط هنگامی



رخ می‌دهد که فرمانروایان و کارگزاران آنها برای حفظ انحصار و کسب در آمد بیشتر، چنان بر میزان درآمدهای انحصاری یا رانتی می‌افزایند که در عمل دیگر برای جامعه تولید و تجارت به صرفه نخواهد بود؛ یعنی بهایی که دولت برای کاهش «هزینه معاملاتی» طلب می‌کند بیش از عواید مبادلات می‌گردد. همچنین در چنین دولتی «هزینه اطاعت» هر دم افزون‌تر می‌گردد، زیرا از یک سو منافع یک فرمانروای مستبد همیشه با منافع کارگزارانش یکی نیست و باید برای نظارت بر آنها کارگزارانی دیگر استخدام کند و از سوی دیگر، مردم به سادگی تداوم رانت‌گیری‌ها را بر نمی‌تابند، در نتیجه هزینه‌های مهار آنها نیز رو به افزایش می‌گذارد و این روی‌آوری به نظامات اقتصادی و سیاسی دیگر را در دستور کار می‌گذارد.

با این زمینه به خوبی می‌توان دریافت که چگونه «تخصّص» مستبدان و دولتهای دیکتاتوری، هر چند در ابتدا رشد فراوان اقتصادی را نیز برای جامعه به ارمغان بیاورد، به تدریج آن قدر پرهزینه و در نتیجه ناکارآمد می‌شود که قدرت آنها را از هم فرو می‌پاشد در نقطه مقابل هر چه هزینه‌های اطاعت در ساختار سیاسی و هزینه‌های معاملاتی در ساختار اقتصادی کمتر باشد ثبات سیاسی و رشد اقتصادی آن بیشتر خواهد بود. باید در نظر داشت که افزایش تخصّص در ساختار سیاسی و نیز اقتصادی به منزله حجیم شدن دیوان‌سالاری و نظام سلسله‌مراتبی است که هزینه‌های اطاعت و معاملاتی را افزایش می‌دهد. در نقطه مقابل افزایش مشارکت در ساختار سیاسی، با وجود قابلیت جایگزینی، مشروعیت آن را بالا می‌برد و هزینه اطاعت را به حداقل می‌رساند، و وجود رقابت (نبود انحصار و رانت‌گیری) در ساختار اقتصادی، هزینه‌های معاملاتی را کاهش می‌دهد. در واقع سازمان‌های سیاسی و اقتصادی باید به گونه‌ای طراحی شوند که همراه با بیشترین بهره‌گیری از تخصّص‌ها، حداکثر مشارکت و رقابت را نیز متحقق کنند. جوامعی که راه‌حل این ناسازواره را زودتر و بهتر دریافته‌اند، اکنون سطوح بالاتری از توسعه را دارا هستند. بدون شک این راه‌حل در تمام جوامع و در تمام مقاطع تاریخی یکسان نیست و کشف آن راز بقای تمدن‌هاست.

فضا، محصول رابطه اجتماعی است. زیرا روابط اجتماعی در زمان و مکان جای دارند. انسان‌ها برای جریان روابط اجتماعی (که در میان آنها روابط اقتصادی مقدم است) باید فضا را به گونه‌ای شایسته شکل دهند. از آنجا که فضای زندگی و فعالیت انسان‌ها محصول روابط اجتماعی آنهاست و در این فضا باید خدمات لازم برای زندگی و فعالیت همگانی فراهم شود، شکل دادن به فضا و عرضه خدمات (شهری) از زمره آن خدماتی است که از



لحاظ اقتصادی صرفه مقیاس بر آن حاکم است، و بدون وجود سازمان تخصصی ممکن نیست. به همین دلیل حتی زمانی که مدیریت شهری از مدیریت سیاسی جدا می‌شود، باز هم مدیریت شهری نوعی سازمان تخصصی برای اعمال قواعد شهری حتی با اعمال خشونت (تخریب) و جریمه است و این سازمان بدون وجود مشارکت و رقابت در سلسله مراتب آن، برای جامعه مطلوب نخواهد بود؛ یا نمی‌تواند آن چنان فضا و خدماتی برای زندگی و فعالیت انسان فراهم آورد، تا هزینه‌های آن را بپردازند.

در چنین سازمانی غیرمنتظره نبوده است که برنامه‌ریزان شهر امروز، همچون لو کوربوزیه، در نیمه اول قرن بیستم گرایش تخصصی یا نخبه‌گرا داشته باشند. این گرایش در مقابل هرج و مرج پیشین شهرها در ابتدا بسیار راه‌گشا بود و بر کارایی بهره‌وری شهرها و آسایش مردم به مراتب افزود. اما این گرایش نخبه‌گرا که می‌خواست «معماری را جای انقلاب بنشانند» در قالب برنامه‌ریزی‌های بلندمدت و منجمد برای شهرها، به زودی دچار ناکارآمدی گشت. تغییر قالب برنامه‌ریزی از منجمد به منعطف در نیمه دهه ۱۹۶۰ میلادی، تمهیدی بود برای بازگرداندن کارایی به برنامه‌ریزی شهری، اما این چاره‌اندیشی نیز تنها مدتی دوام آورد، زیرا باز هم در یک نظام بسته تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزان در واقع به یکدیگر حساب پس می‌دادند، و در واقع این انعطاف را در چارچوب یک نظام سیستمی انتزاعی که خود خلق می‌کردند، به کار می‌گرفتند. به زودی در کشورهای توسعه یافته این نظام تخصصی جدید نیز در مقابل دگرگونی در حیات اقتصادی و اجتماعی تاب نیاورد و موجب افول برنامه‌ریزی در دهه ۱۹۸۰ گشت. در اواخر دهه ۱۹۸۰ برنامه‌ریزی شهری دارای منشور جدیدی شد و آن بهره‌گیری از «مشارکت» (Participation) بود، یعنی سازمانی جدید برای بهره‌گیری از تخصص یا به حداقل رساندن هزینه‌های آن.

«ورنر هایز نبرگ» (۲) تنظیم‌کننده اصل «عدم قطعیت» در فیزیک مدرن، معتقد بود که علم ریشه در مکالمات دارد و این پیوستگی بین مردم گوناگون است که می‌تواند به نتایج شگرف پر اهمیت علمی بینجامد. «پیتر سنز» (Senge) بر این اساس سازمان‌های انسانی را به پنج گروه تقسیم می‌کند - سازمان‌هایی که مکالمات در آن از بیانیته و اختصار آغاز می‌شود و پس از پیمودن مراحل «قبولاندن»، «آزمودن»، «مباحثه» به گفت و گو

مدیریت شهری نه به حوزه سیاسی بلکه در اساس به حوزه مدنی تعلق دارد و
سازماندهی مشارکت در آن را می توان با فن شناسی جدید به صورتی پیوسته برقرار
ساخت

شهر هوشمند یعنی امکان دسترسی به آخرین اطلاعات، مشارکت در مباحثات و
تصمیم گیری ها، گفت و گوی چند جانبه اعضای جامعه، متخصصان و مسئولان

(Dialogue) تکامل می یابد. البته «مباحثه» (Discussion) که در پی یافتن حقیقت صورت می گیرد و گفت و گو که برای مفاهیم انجام می پذیرد، مکمل یکدیگرند. در واقع اگر شناخت علمی به مکالمات عمومی بستگی داشته باشد، شکل دادن به حیات جمعی به چون و چرای آن وابسته است. می توان گفت که مشارکت مکالمه یکسویه یا صدور بیانیه برنامه ریزان برای اعضای جامعه را به مباحثه و گفت و گوی دو و چند طرفه تبدیل می کند و بدین ترتیب تمام هوشمندی اعضای جامعه برای پیشرفت آن به کار می افتد، و مشروعیت مدیریت و اعتبار آن برای کسب درآمد یا صرف هزینه افزون می شود.

اما از طرح موضوع مشارکت، تا امکان تحقق همه جانبه آن با فن شناسی جدید یک دهه به طول انجامید. تنها در انتهای دهه ۱۹۹۰ بود که «شهر هوشمند» (Intelligent City) معنا پیدا کرد. شهر هوشمند یعنی امکان دسترسی به آخرین اطلاعات، مشارکت در مباحثات و تصمیم گیری ها، گفت و گوی چند جانبه اعضای جامعه، متخصصان و مسئولان با فن شناسی جدید ارتباطی و اطلاعاتی. در واقع عصر اطلاعات این امکان را فراهم آورده است که مردم با نظارت و مشارکت در تصمیم سازی ها و تصمیم گیری ها، هزینه های تخصص یا دیوان

ارتباطات امروز با شکستن استبداد فضا یا از میان برداشتن زمان لازم برای ارتباط
روبرو یا چندجانبه بین اعضای جامعه و متخصصان و مسئولان با یکدیگر

هزینه های معاملاتی، انحصار و رانت گیری را در همه زمینه های اقتصادی و سیاسی
می تواند به حداقل برساند

سالاری را حداقل و منافع آن را حداکثر کنند. گسترش شبکه های ارتباطی و سیستم های اطلاعاتی جغرافیایی، حضور همگان را در عرصه مدیریت فضا می تواند فراهم آورد.

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که هر چند «دموکراسی» یا مردم سالاری شرط مشارکت است، اما نوع سازماندهی این مشارکت، میزان و پیوستگی آن را تعیین می کنند. به طور مثال هر چند ایجاد رقابت برای انتخاب سران قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه در دوره های مشخص باعث جلوگیری نسبی از ایجاد انحصار قدرت و بالا رفتن هزینه های تخصص یابی می شود، اما دوره های بودن این انتخاب ها و جایگزینی ها به منزله مشارکت دوره ای (نه پیوسته) اعضای جامعه در سرنوشت خود، یا محروم ماندن متخصصان (مدیران و نمایندگان) از گفت و گو و مباحثه با آنهاست. از سوی دیگر مدیریت شهری نه به حوزه سیاسی بلکه در اساس به حوزه مدنی تعلق دارد و سازماندهی مشارکت در آن را می توان با فن شناسی جدید به صورتی پیوسته برقرار ساخت. البته سازماندهی مشارکت در حوزه مدنی را نباید با تکرار دولت شهرهای دوران باستان یا جماعات (community) دوران فنودالیسم مشتبه کرد. زیرا از دوران ایجاد جامعه (society) یا اجتماع آزادانه انسان ها بر اساس قرارداد یا قانون، که با تشکیل دولت های ملی همراه بوده است، آنچه که امروز «جماعت» نامیده می شود، نه واحدهای مجزا همچون دوران فنودالیسم، بلکه مجموعه های مقوم جامعه مدنی با ایجاد مشارکت چندجانبه و پیوسته بین حوزه مدنی و سیاسی است. همچنین به راستی همه کاره، هیچ کاره است و مشارکت نه به معنای همه کاره شدن بلکه فرایند صحیح سپردن کار به دست کاردان و پاسخگویی وی است. ارتباطات امروز با شکستن استبداد فضا یا از میان برداشتن زمان لازم برای ارتباط روبرو یا چندجانبه بین اعضای جامعه و متخصصان و مسئولان با یکدیگر، ایجاد امکان دستیابی به آخرین دستاوردهای علمی و فرهنگی، دسترسی به آخرین اطلاعات درباره بازار کالاها و خدمات، زمین و مسکن، آخرین برنامه ها و طرح های شهری، هزینه های معاملاتی، انحصار و رانت گیری را در همه زمینه های اقتصادی و سیاسی می تواند به حداقل برساند و بدین ترتیب توسعه پایدار جامعه را تضمین کند. به همین دلیل شوراهای مدیریت شهری باید هوشمند ساختن شهرهای ایران را در دستور کار خود قرار دهند و دولت نیز در این راه به آنها یاری رساند.

منابع

۱- بورت، داگلاس، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی،

ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، ۱۳۷۹.

2-Denning, S & Grieco, M. Technology, dialogue and the development process, Urban Studies, Vol. 37, No. 10, 2000, pp. 1849-1864.

۳- اشعاری، کمان. «شهر هوشمند: شکست خودکامگی قدرت و

مشهد فضا؟» نشریه معماری و شهرسازی، دوره نهم، شماره

۶-۶، ۱۳۷۹، صص ۲۲-۳۵.